Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

هو

صد درس اعلی

تالیف یگانه

خردمند دانش پژوه

حاج میرزا حسن رشدیه

شهر شوال ۱۳۳۷

طبع بار دوم

صد درس اعلیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

درس اوّل

۱ روزی بود که روز نبود جز روز آفرین احدی نبود

۲ روزی بود که بود و نبود در میانه نبود

۳ خدا خلایق را خلق فرمود تا خدائی خود را نمود

۴ خدا خلایق را چه خلق مینمود چه خلق نمینمود خود خدا بود

۵ خلایق یکدفعه خلق شده اند بتدریج بدنیا میآیند

۶ چنانکه یکروز خلقت عمومی بود دیگر روز هم هلاکت عمومی خواهد شد

۷ چنانکه یکروز خلایق معدوم صرف بودند یکروز هم موجود صرف خواهند شد

۸ نیستی صرف قبل از خلقت بود هستی صرف بعد از هلاکت خواهد بود

۹ چنانکه نیستی اوّل را مدت نیست هستی دویم را هم مدت نخواهد بود

درس دویم

۱ خدا را نمی بینیم - امّا بودنش را یقین داریم

۲ روحمان را نمی بینیم امّا میدانیم که زنده روحیم

۳ خدا واحداست یعنی یکیست و شبیه و شریک ندارد

۴ اگر خدا یکی نبود گردش عالم بیک جور نبود

۵ اگر خدا دوتا میبود - این نظم در دنیا نمی بود

۶ اگر خدا یکی نباشد - پس باید چند تا باشد

۷ اگر خدا بیش از یکی باشد - البته یکی خالقست و یکی مخلوق

۸ مخلوق خالق نمیشود - چنانکه خالق مخلوق نمی شود

۹ نیستی و هستی ما هستی و نیستی یا دلیل هستی خداست

۱۰ خالق بودن صفتی است مخصوص و مختص بخدا

درس سوم

۱ خدا عالم است یعنی دانا و بیناست بهرچه و هرکس

۲ خدا عالم نباشد جاهل خواهد بود جاهل خدا نمیشود

۳ علم خدا ذاتی است و علم ما آموختگی است

۴ در علم ذاتی سهو و فراموشی نمیشود و در علم ما میشود

۵ خدا قادر است یعنی توانا و زورمند است

۶ قدرت خدا کم و زیاد نمیشود زیرا که ذاتیست

۷ نمی توان گفت خدا از کی بوده و تا کی خواهد بود

۸ نمیتوان گفت خدا در کجا هست و در کجا نیست

۹ مکانی برای خدا و مکانی خالی از خدا نتوان شمرد

۱۰ خدا یک نفس غافل از خلق نیست و یک نفس غایب از خدا نیست

درس چهارم

۱ دنیا مکتب خانه ایست که خدا تاسیس فرموده است

۲ کتابهای آسمانی پروغرام این مکتب خانه ها است

۳ پیغمبران مدیران این مکتب خانه ها هستند

۴ در عهد مدیر پسین در رای مدیر پیشین ماندن لجاجت است

۵ آدم لجوج به یاجوج و ماجوج تعبیر میشود

۶ پیغمبر ما آخرین مدیر مکتبخانه خدا است

۷ پیغمبر ما آخر پیغمبران و شریعت اسلام تا قیامت باقیست

۸ علمای امت معلمین مدارس ملت اند

۹ اگر تمام پیغمبران حالا بودند همه مسلمان بودند

۱۰ امتهای پیغمبران مسلمان نمیشوند لجاجت میکنند

درس پنجم

۱ مکتب بی ناظم منتظم نمیشود - و پر از نظام مختل میماند

۲ وصی هر پیغمبر ناظم مکتب آن پیغمبر بوده است

۳ مکتب محمدی دوازده ناظم دارد که دوازده امام باشند

۴ در میان ناظم و مدیر اشتراک علمی لازم است

۵ ناظم را باید مدیر معین کند نه اطفال مکتب

۶ در تعیین ناظم اذن مؤسس هم لازمست زیرا که ناظم نایب مدیر است

۷ ناظمی که با علم و عرضه باشد حضور و غیابش یکی است

۸ امام در عالم مثل روحست در بدن آدم

۹ چنانکه روح را فنا و زوال نیست امام را هم زوال و فنائی نیست

۱۰ چنانکه سیر روح را حاجبی نیست علم امام را هم حاجبی نیست

درس ششم

۱ هر بودی نبودی دارد و هر آمدی برگشتی

۲ برگشتگاه خلایق همه بعرصه محشر است

۳ عرصه محشر نمایشگاه عمل بندگان است

۴ اگر عرصه محشر نباشد خلقت عبث میباشد

۵ مدار دنیا با امید و بیم است

۶ عبادت برای تحصیل رضای خداست

۷ رضایت خدا از بندگان جز در محشر معلوم نمیشود

۸ بهشت و جهنم مزد عبادت و معصیت بندگانست

۹ بیحساب بکسی مزد دادن دور از عدل است

۱۰ کار نکرده را مزد دادن و کار کرده را مزد ندادن هر دو ظلمست

درس هفتم

۱ خود را برای دوستی مردم دشمن خدا مکن

۲ تو خود را از نظر خدا مینداز خدا ترا عزیز میدارد

۳ رضای خدا در کاریست که خیر خلایق در اوست

۴ دشمن خدا دوست با مردم نمیشود احمق گول میخورد

۵ هرکرا خدا دوست بدارد همه مردم او را دوست میدارند

۶ هرکرا خدا دشمن بدارد همه مردم وی را دشمن میدارند

۷ خدا محتاج بدوست نیست دوستان خدا را باید دوست داشت

۸ رضای خدا را طالب باش اگرچه خلق همه با تو بد باشند

۹ رضای خدا با ضرر خلایق در یکجا جمع نمیشوند

۱۰ دوست داشتن وطن جزء ایمانست و دوستی اهل وطن نمونهٔ آن

درس هشتم

۱ پیغمبران پدران روحانی اُمّت‌اند
۲ پیغمبران در تربیت اُمّتان دست از جان شستند
۳ پیغمبران هزار مرتبه مهربان‌تر از پدرانند
۴ حرمت بر همه پیغمبران بر همه مسلمانان واجبست
۵ هر زمان پیغمبری داشته پیغمبر ما پیغمبر آخر الزّمان است
۶ شریعت محمدیؐ تا زمان قیامت برقرار است
۷ بعد از پیغمبر ما هر کس شریعتی بیاورد دروغ است
۸ احترام بر پیغمبر اطاعت کردن بر احکام او است
۹ بیحرمتی بر پیغمبر ترک کردن احکام او است
۱۰ اطاعت بر پیغمبر اطاعت بخدا است

درس نهم

۱ خدا ناشناس را نشناس

۲ با کسی آشنا باش که با خدا آشنائی دارد

۳ دشمن خدا دوست بداری دشمن خدا هستی

۴ دشمن خدا بندهٔ خلق آزار است

۵ مردم آزار را میازار او خود در آزار است

۶ اگر راحت خلق و رضای خالق را بخواهی مردم آزار را راحت کن

۷ با کسی که اطاعت امر خدا ندارد دوستی بکنی پشیمان خواهی شد

۸ کسی که حق خدا را نگه ندارد حق دوستی را نگه نمیدارد

۹ دشمن خدا را دشمن تر از خود شمر دشمنی نیست

۱۰ دشمن خدا کسی است که احکام خدا را مخالفت کند

درس دهم

۱ در نماز کسل مباش که راحت دو جهان در نماز است
۲ نماز را صحبت با خدا بدان و صحبت را طول بده
۳ با بی نماز راز در میانه منه که فاشش خواهد کرد
۴ به بی نماز سلام مده – و سلامش را هم مگیر
۵ بجنازه بی نماز نزدیک مرو و تابوتش را مگیر
۶ مهمان بی نماز مباش و بی نماز را مهمانی مده
۷ بی نماز بدترین تمام مردم است
۸ بی نماز هر عبادتی بکند باطلست
۹ به بی نماز قرض مده و با او معامله مکن
۱۰ نماز ستون خانه دینست

درس یازدهم

۱ هرچه باشی باش دروغگو مباش

۲ دروغگوئی آتش خرمن عزّت و آبرو است

۳ دروغگو باشی یکنفر دوست پیدا نمیکنی

۴ دروغ آتش گردانیست که دوستان را از دور میکند

۵ دروغ آتش گردانیست که دایم بسر دروغگو آتش میریزد

۶ دروغگوئی غسل از سوهان لیسیدن است

۷ دروغگوئی ارّه درخت آبرو است

۸ خانهٔ دروغگو آتش گرفت کسی باور نکرد

۹ دروغگو نزد دروغگو هم ذلیل است

۱۰ دروغگو از بس احمق است شنونده را هم احمق می پندارد

درس دوازدهم

۱ راستگوئی نجات دنیا و آخرت است

۲. راستگو در نزد همه کس عزیز است

۳ راستگو را دروغگو هم دوست میدارد

۴ راستگو رستگار می شود

۵ راستگو هرگز فقیر و بی چیز نمیشود

۶ راستگوئی تقصیر را کوچک میکند

۷ راستگو هرگز ذلت و شرمندگی نمی بیند

۸ راستگو محرم اسرار مردم است

۹ راستگو مرهم دلهای خسته و غمگین است

۱۰ راستگو شمع مجلس بزرگانست

درس سیزدهم

۱ دروغگو دشمن خدا و پیغمبر است

۲ کافر راستگو بهتر از مسلمان دروغگو است

۳ دروغگو همیشه گدا و محتاج است

۴ دروغگو در دیدها خوار و خار دیدها ست

۵ دروغگو مزبلهٔ خیالات باطله است

۶ دروغگو نشانگاه سنگباران اراجیف است

۷ دروغگو از خود دلش نیز شرمنده است

۸ دروغگو راست هم بگوید کسی قبول نمیکند

۹ دروغگو برهمه نامحرم است

۱۰ دروغگو حکم ظرف نجس دارد که کسی دستش نمیزند

درس چهاردهم

۱ میخواهی پایت در صراط نلغزد دستت را نگه دار

۲ مال خود را مال خود بدان مال دیگر ا نرا مال دیگران

۳ میخواهی گذاشته تو دست نخورد گذاشته کسی را دست مزن

۴ مال غیر را آتش سوزنده بدان و دست مرسان

۵ آنچه را که بصاحب میدانی البتّه صاحبی دارد

۶ اگر گم کرده تو را دست نزنند البتّه بدستت میرسد

۷ گم کردهای مردم را برندار تا خودش بردارد

۸ تو که دزد نیستی مال مردم را چرا دست میزنی

۹ مال کسی را برداری دوباره بگذاری اقلاً فاسق میشوی

۱۰ رفیقانت را هر قدر امین میخواهی ده درجه بالاتر باش

درس پانزدهم

۱ ننگی بدتر از ننگ دزدی نیست

۲ تمام مال دنیا بیک خجالت دزدی نمی ارزد

۳ دزد همیشه درمانده و گرفتار است

۴ دزد دست خود را میبرد که کسی دستگیرش نمیشود

۵ سگ یکدست از سلاخ خانه میبرد پای خودش را میبرد

۶ یکدفعه دزدی یک عمر رسوائی دارد

۷ دزدی لکه ایست که هرگز از دامن وجود پاک نمیشود

۸ هر مقصر واسطه پیدا میکند مگر دزد

۹ یک حبه دزدی یک انبار مال را آتش میزند

۱۰ در عرصه محشر خجل تر از دزد بازدزد است

درس شانزدهم

۱ پیش از درس خواندن باید آداب درس خواندن را بدانم

۲ درسی را که فردا خواهم خواند شب یکدوره مطالعه میکنم

۳ در مطالعه شب آنچه نفهمم نشان کرده صبح میپرسم

۴ معلم که میخواهد درس بدهد دست من از همه بلندتر خواهد شد

۵ پیش از آنکه درس دیروزم را تحویل بدهم یکدفعه مرور میکنم

۶ درس دیروزم را هر چند روان کرده باشم باز مطالعه لازم است

۷ وقت درس گرفتن از آنچه درست نفهمم هرگز رد نمیشوم

۸ وقت درس خواندن بسیار شمرده و روشن میخوانم

۹ در سر درس خواندن خطابه خوانی را هم مشق میکنم

۱۰ درس را چنان بصدای واضح میخوانم که کسی نتواند گوش ندهد

درس هفدهم

۱ وقت درس چندان حواسم را جمع میکنم که از غلط احدی دنشوم

۲ از همدرسان هر کس غلطی بیاورد و نگیرم خود غلط کرده ام

۳ در وقت درس ابدًا اعضا و جوارحم را حرکت نمیدهم

۴ هر کس از همدرسان غلطی بیاورد اول انگشت ایراد بلند میکنیم

۵ در غلط گرفتن چندان عجله نمیکنم که رفیقم را بغلط بیندازم

۶ از همدرسی که غلط مرا انگشت ایراد بلند میکند بسیار ممنونم

۷ اگر همدرسانم غلط مرا نفهمند و نگیرند بسیار میرنجم

۸ در غلط گرفتن بهمدرسانم ابدًا غرض نمی ورزم

۹ تکلیف مکتبی ما اینست که غلط همدیگر را ایراد کنیم

۱۰ اگر غلطهای من گرفته نشود پس همیشه در غلط خواهم ماند

درس هیجدهم

۱ عیب گوئی را صفت دوستان میدانم و از آنها ممنونم

۲ عیب جوئی را صفت دشمنان میدانم باز ممنونم

۳ دوست مهربان کسی است که عیب مرا بمن گوید

۴ عیب جوئی مرا هر چند دشمن من بدانند من دوستش میدارم

۵ دشمن دانا بهتر از دوست نادانست

۶ دشمن دانا شعور عیب گرفتن دارد و این غنیمت است

۷ دوست نادان بدمرا خوب میگوید و دایم مرا خر میکند

۸ دوست عیب بگیر راه اصلاح را هم میگوید

۹ دشمن عیب بگیر در راه اصلاح را نشان نمیدهد

۱۰ از عیب گیران بدم بیاید بدخواه خود خواهم شد

درس نوزدهم

۱ کتابچه ترتیب خواهم کرد که روزنامه خود را بنویسم

۲ هرشب آنچه در روز دیده و کرده و شنیده ام خواهم نوشت

۳ اگر اتفاقات خود را ثبت نکنم هیچوقت بیدار نخواهم شد

۴ سرگذشت خود را بنویسم سرآمد خود را خواهم فهمید

۵ اگر ندانم دیروز چه کرده ام چه میدانم که فردا چه خواهم کرد

۶ بدکاریهای خود را که ثبت میکنم البتّه کار بد دیگر نمیکنم

۷ کارهای خوب دیگران را که ثبت میکنم البتّه سرمشق میگیرم

۸ کار بد دیگران را که یادداشت میکنم البتّه از یادم نمیرود

۹ یکهفته که روزنامه خود را بنویسم آنوقت فایده اش را می بینم

۱۰ روزنامه نویسی البتّه از سهو و خطای ابدی حفظ خواهد کرد

درس بیستم

۱ شریفترین مردم در پیش من اجزای مدرسه هستند

۲ اشرف اجزای مدرسه مدیر مدرسه است که پدر روحانی منست

۳ بعد از مدیر مدرسه معلّم خود را بیش از همه محترم میدارم

۴ فراش مدرسه در نظر من حرمتی دارد که فراش شاهی ندارد

۵ اشرف عمارات عمارت مدرسه را میدانم که بهشت منست

۶ هر وقت در خانه دلتنگ باشم بمدرسه میآیم

۷ در و دیوار مدرسه در نظرم شرافت کعبه دارد

۸ جنت دنیا برای من صحن مدرسه است

۹ مدرسه را بهتر از مسجد میدانم که مدرسه جای خداشناسی است

۱۰ اگر مدرسه نباشد مسجد و کلیسا یکی است

درس بیست و یکم

۱ باغ و بهشت ما همه گلزار مکتب است

۲ بر قلب ما سرور ز دیدار مکتب است

۳ هر روز جوی علم به بستان قلب ما

۴ جاری ز چشمه سار گهربار مکتب است

۵ بر ناز و نعمت دو جهان سر نیاورد

۶ از جان و دل هر آنکه خریدار مکتب است

۷ جانا اگر بروضه رضوان مقیّدی

۸ جنات تجری تحتها الانهار مکتب است

۹ ما سر ز آستانهٔ مکتب چرا کشیم

۱۰ چون جای مردمی در و دیوار مکتب است

درس بیست و دویم

۱ وطن عزیزتر از جان و تن است

۲ جان و تن فدای اهل وطن است

۳ اهالی وطن همه اعضای یک بدن است

۴ خاک وطن خونبهای پدران اهل وطن است

۵ حُبّ وطن از ایمان است

۶ ایمان من حُبّ وطن و اهل وطن است

۷ قربان وطن و قربان اهل وطن

۸ ترقی وطن وظیفه افراد اهل وطن است

۹ وطن ما ایران و ایران ما غیرت جهان بود

۱۰ گلستان وطن از جهل هموطنان نمونه قبرستان است

درس بیست و سوم

۱ اعضای تن من مریض بشود نمیترسم معالجه اش میکنم

۲ هموطنان من بر من بد کنند صبر نموده تربیت شان میکنم

۳ دندانم درد کند فحشش نمیدهم علاجش میکنم

۴ هموطنانم فحشم دهند سلامشان میدهم

۵ بهر دردی دندانم را بکنم دیگر نمیتوانم غذا بخورم

۶ بهر رنجی از اهل وطن برنجم و قهر کنم پس چگونه زندگی کنم

۷ زندگانی انسان با انسانیت پس انس لازمست

۸ انسان اگر اهل اُنس نباشد وحشی است

۹ انسان وحشی بظاهر انسان بباطن حیوانست

۱۰ انسانیت نه باسم است نه بجسم انسانیت با اُنس است

درس بیست و چهارم

۱ روحم از خداست ولی زندگانیم از مردم است

۲ اگر مردم دست از خدمت بدارند زندگانی من محال است

۳ رنجبر از ابیشتر محترم میدارم که غذای یومیه ام از آنهاست

۴ اگر رنجبران پنبه بکارند و پشم نیارند البته بی لباس خواهم ماند

۵ بنّا و عمله را که برای من منزل میسازند چقدر باید محترم بدارم

۶ خدمت دهاتیان برای من بزرگتر از خدمت شهریانست

۷ چقدر باید رحمت بخوانیم برای آن کسی که آهن را بعمل آورد

۸ آهن چه نعمت بزرگیست که هیچکاری بی آن درست نمیشود

۹ کسانیرا که برای آسایش بدن من خدمت میکنند باید بشناسم

۱۰ باید بدانم که چند صنف اند که برای راحت من خدمتگذارند

درس بیست و پنجم

۱ بسیار محترم میدارم آن کسی را که کاغذ اختراع کرده است

۲ از همه محترمتر آن کسی است که چاپ را اختراع کرده

۳ اگر کاغذ نبود مردم همه وحشی بودند

۴ اگر چاپ نبود هزاران کاغذ همه بیمصرف مانده بود

۵ هرچه نگاه میکنم زندهٔ کارهای دیگرانم

۶ چقدر بدبخت خواهم شد اگر نتوانم خدمتی بنوع بکنم

۷ آن کسی که نخ و سوزن بر ما میدهد چقدر زحمت دارد

۸ آنکسیکه برای ما لباس میبافد چقدر حق دارد

۹ اگر کاری برای آسایش عموم مردم اختراع نکنم دایم شرمنده‌ام

۱۰ اگر نتوانستم منّت بر نوع بگذارم اقلاً باید ممنونشان باشم

درس بیست و ششم

۱ تحصیل علم واجبست بر هر مرد و هر زن

۲ ترک واجب جزایش دوزخ است

۳ متعلم مسلمان در تحصیل بمیرد شهید است

۴ خواب متعلّم عبادت است

۵ متعلم که از خانه بمکتب میرود خاک راهش تسبیح میکند

۶ متعلّم هر جا بنشیند ملائکه باالشان را فرش میکنند

۷ متعلمین را مطالعه درس اجر نماز شب دارد

۸ متعلمی که در روی کتاب خوابش میبرد ثواب سجده دارد

۹ متعلم خوابش تسبیح است و خنده اش تهلیل

۱۰ متعلمیکه درسش را حفظ میکند ثواب دگرمی یابد

درس بیست و هفتم

۱ متعلّم محبوب خدا و پیغمبر است

۲ متعلّم بهرچه میگذرد تسبیحش میکنند

۳ باد بر تن شاگرد مکتب میخورد سلامش میدهد

۴ نباتات عشق دارند که شاگرد مدرسه دست بر آنها بمالد

۵ شاگرد مکتب بعیادت هر مریض برود قدمش شفا است

۶ متعلّم که بمیرد ملائکهٔ بهشت استقبالش میکنند

۷ شاگرد مکتب چون بسم الله میخواند والدینش آمرزیده میشوند

۸ شاگرد مکتب هر دعائی که بکند ملائکه آمین میگویند

۹ خدا ضامنست که روزی شاگرد مکتب را بی زحمت برساند

۱۰ شاگردان مکتب ملائکهٔ روی زمینند

درس بیست و هشتم

۱ طفل بی سواد ننگ دودمان خویش است

۲ طفل بی سواد لکه بدنامی خاندان است

۳ طفل بی سواد بزرگتر غصّه پدر و مادر است

۴ طفل بی سواد علف خودروئیست درمیانه گلها

۵ طفل بی سواد کرم لجن زار است

۶ طفل بی سواد بیقدرتر از سگ بازاریست

۷ طفل بی سواد ارّه درخت عمر والدینست

۸ طفل بی سواد چرک تن خانواده خویش است

۹ طفل بی سواد خربارکش شیطان است

۱۰ طفل بی سواد هرچه میخورد غذا لعنتش میکند

درس بیست و نهم

۱ طفل بی سواد عفونت نفسش مایه لعن ملائکه است

۲ طفل بی سواد خار دیده خلایق است

۳ طفل بی سواد زمین از رفتش بیزار است

۴ طفل بی سواد درخت لعنت بر والدینست

۵ طفل بی سواد عبادت هم بکند بی ثمر است

۶ طفل بی سواد حکم عقرب دارد که مرگش خوش آیند است

۷ طفل بی سواد بمصرف تر از جاروب مزبله است

۸ طفل بی سواد هر جا برود ذلیل است و عزت ندارد

۹ طفل بی سواد از نهری بدتر است و بدتر از او ولی او ست

۱۰ طفل بی سواد تخم بدبختی طایفه است

درس سی ام

۱ حلال زاده حرمت پدرش را واجب میداند

۲ عاق پدر هزار عبادت خدا را کند بی ثمر است

۳ عاق والدین زیانگارداربن است

۴ آتش جهنم روشن نمیشود مگر با عاق والدین

۵ عاق والدین هرگز دعایش مستجاب نمیشود

۶ عاق والدین هرگز اطاعت اولاد نمی بیند

۷ عاق والدین را زمین و زمان لعنت میکنند

۸ عاق والدین از عمرش بهره نمیبرد

۹ عاق والدین را فشار قبر بیش از هر گناهگار است

۱۰ عاق والدین را دوست مدار که بحقوق است

درس سی و یکم

۱ فراموش نمیکنم محبتهای پدرم را که تمام زحماتش برای من راحت بود
۲ که راضی نمیشد مگس بصورت من بنشیند
۳ که نمیتوانستم راه بروم واو دستم را گرفته مرا راه میبرد
۴ که راضی نمیشد بر زمین بنشینم و مرا بزانویش می نشاند
۵ که غذا را لقمه لقمه بردهن من میداد
۶ که راضی نمیشد من برخاک دست بزنم
۷ که هر روز احوالم را میپرسید و مرا میبوسید
۸ که اگر مرا او بدرس نمیگذاشت همینطور عامی بودم
۹ که هر شب و هر روز مرا نصیحت میکرد
۱۰ که هر چه ازایشان میپرسیدم بمهربانی جواب میداد

درس سی و دوم

۱ از یادم نمیرود الطاف پدرم که مرا حمد و سوره و نماز میاموخت

۲ که هر وقت مقصر میشدم مرا سیاست میفرمود

۳ که مرا از بچه گی بقناعت عادت داد

۴ که مرا از زیاد گفتن و زیاد خندیدن باز میداشت

۵ که مرا بمهربانی بر کوچکتر از خودم وامیداشت

۶ که مرا قباحت ظلم و ستم و تعدی را می فهمانید

۷ که مرا بعبادت و صبح خیزی راغب میکرد

۸ که اسباب ترقی ملت و دولت بمن میاموخت

۹ که مرا نگذاشت تنبل بار بیایم و مرا بکار وا داشت

۱۰ که مرا خداترس و پرهیزگار بار آورد

درس سی و سیم

۱ بهشت جاودان زیر پای مادران است

۲ دعای مادر در حق فرزند رد ندارد

۳ شرط رضایت خدا رضایت مادر است

۴ عاق مادر نان در سفره اش نخواهد دید

۵ عاق مادر از تمام حقوق بشری برکنده است

۶ عاق بر مادر بنزد هیچکس قربی ندارد

۷ عاق بر مادر خودش نیز خودش را گناهکار میداند

۸ هر گناهی لذتی دارد مگر عاق بر مادر شدن که بسیار تلخست

۹ هر گناهکار عذری پیدا میکند مگر عاق بر مادر که هیچ عذری ندارد

۱۰ عاق بر مادر ملعون ازل و ابد و مردود تمام مردودنیست

درس سی و چهارم

۱ من نیم من سنگ را نمیتوانم نیم روز در دوشم بکشم و خسته میشوم

۲ مادرم مرا نه ماه در شکمش نگاهداشته و صبر کرده است

۳ من نمیتوانم انگشتم را در دهان برادرم کنم

۴ مادرم دو سال از سینه اش مرا شیر داده

۵ من نمیتوانم مهربان خودم را یکساعت در بغل نگهدارم

۶ مادرم چهار سال مرا در آغوش خود پرورده است

۷ من نمیتوانم یکشب برای مهربان خودم بیخوابی بکشم

۸ مادرم چندین سال خواب راحت نکرده و مرا بزرگ کرده است

۹ من نمیتوانم بکسیکه مرا از خواب راحت بیدار کرده است تغیر بکنم

۱۰ مادرم چهار سال بگریه من از خواب پریده و مرا لای لای میگفت

درس سی و پنجم

۱ چگونه فراموش میکنم محبتهای مادرم را که شب و روز غمخوار من بود
۲ که تا مرا نمی خوابانید خودش خوابش نمیبرد
۳ که تا مرا سیر نمیکرد خودش غذا نمیخورد
۴ که بچه زحمت کثافتهای مرا تمیز میکرد و مرا می شست
۵ که قبول معالجه نمیکردم و اوقات تلخی نمیکرد
۶ که هر وقت شکایت میکردم مرا امیدوار و مشعوف میکرد
۷ که هرچه از ش میخواستم میگفت از خدا بخواه
۸ که مرا تنبل و نازپرورده بار نیاورد که امروز مهمل بمانم
۹ که مرا از بچه گی بنوشتن و خواندن و نقاشی عادت میداد
۱۰ که مرا بر محبت با طفال و مهربانی همسایه سفارش میکرد

درس سی و ششم

۱ من بی اذن پدر و مادرم قدم از قدم بر نمیدارم

۲ من در پیش پدر و مادرم هرگز بلند حرف نمیزنم و نمیخندم

۳ در عالم آنچه را خوب به بینم برای پدر و مادرم می پسندم

۴ برای راحت پدر و مادرم هرچه زحمت بکشم خسته نمیشوم

۵ دوست میدارم پدر و مادرم هر خدمتی ارند بمن امر بنمایند

۶ افتخار من در اینست که نوکر والدینم باشم

۷ آرزو میکنم که کاری بکنم که پدر و مادرم از من خوشحال شوند

۸ در هیچ نماز دعای پدر و مادرم را فراموش نمیکنم

۹ خیلی دقت دارم که تا عمر دارم عاق والدین نشوم

۱۰ خدا پدر و مادرم را بیامرزد که مرا بدرس و مدرسه گذاشتند

درس سی و هفتم

۱ برادر بزرگترم را خیلی دوست میدارم زیرا که عقلش از من بیشتر است

۲ که عبادت و ثوابش از من زیادتر است

۳ که علم و کمالش از من زیادتر است

۴ که پیش از من بپدر و مادرم خدمت کرده است

۵ که حرمت بزرگتر واجب است

۶ که اگر براو حرمت نکنم برادر کوچکم بمن حرمت نمی کند

۷ که پدر و مادرم از من راضی تر میشوند

۸ که در روز سختی پشت و پناه منست

۹ که حرمت بزرگتر خدا را خوش میآید

۱۰ که پیغمبر و امام حرمت بزرگتر را سفارش فرموده اند

درس سی و هشتم

۱ برادر کوچکم را خیلی محبّت میکنم زیرا که رحم بر کوچک ثواب است
۲ که اگر بر من بدی هم میکند چون کوچک است عقلش نمیرسد
۳ که تکلیف بزرگتر محبت بر کوچکتر است
۴ که بدرگاه خدا کمتر از من گناه کرده است
۵ که برادر بزرگترم نیز بمن خیلی محبّت میکند
۶ که پدر و مادرم او را بیشتر دوست میدارند
۷ که اگر محبتش نکنم پدر و مادرم از من میرنجند
۸ که رحم کردن بر کوچک را خدا دوست میدارد
۹ که پیغمبر فرموده است که بکوچک رحم کنید
۱۰ که او هم بزرگ میشود و بر من محبّت میکند

درس سی و هفتم

۱ بهم مکتبیهای خود زیاده اخلاص دارم زیراکه برادر علمی منند

۲ که برادر دینی منند

۳ که هموطنان مهربان منند

۴ که از من حرمت و محبّت توقع دارند

۵ که برای محبّت بر نوع خلق شده ام

۶ که من آدمم و آدم باید با محبّت باشد

۷ که اگر من با آنها محبّت بکنم و خشی میشوم

۸ که اگر محبّت نکنم محبّت نمی بینم

۹ که هم با غیرتند و هم خوب تحصیل میکنند

۱۰ که قانون مدرسه محبّت بر نوع است خصوص هم مکتبیها

درس چهلم

۱ خیلی طالبم که بر قوم و خویشانم خدمت کنم زیرا که ارحام منند

۲ که وصله روحانی منند

۳ که من به بیگانه مهربانم تا چه رسد بخویشانم

۴ که خدا مرا برای خدمت بدیگران خلق کرده است

۵ که انسان باید از انسان انسانیت ببیند

۶ که اگر خدمتگذار آنها نباشم بر انسانیتم چه دلیل خواهم داشت

۷ که خوبی در اینست که عوض بدیها خوبی بکنم

۸ که امید ترقی دارم و ترقی حاصل نمیشود مگر بخوبی

۹ که از آنها آرزوی نیکی در حق خود دارم

۱۰ که برای عبادت خلق شده ام و افضل عبادتها خدمت بر خلقست

درس چهل و یکم

۱ عداوت کسی را در دل نگه نمیدارم جز عداوت دشمنان وطن را

۲ عداوت با دشمنان وطن وطن را در نظر مردم عزیز میدارد

۳ دشمنان وطن دو قسمند یکصنف عدوی داخله و یکصنف عدوی خارجه

۴ عدوی داخله وطن ظُلّام و رشوه خوارانند

۵ عدوی خارجه وطن دولتهای بیگانه اند که در غصب وطن ما قصد دارند

۶ دفع عدوی داخله وطن با قانونست و ما نگهدار قانونیم

۷ قانون روح آسایش اهل وطن است

۸ دفع عدوی خارجه با مردان جنگیست و من خود سرباز وطنم

۹ مردن در راه وطن بتحقیق زنده شدن است

۱۰ برای نگهداری رونق دین و حفظ وطن مردن شهادتست

درس چهل و دوم

۱ هر کس هر بدی در حق من بکند من از ش چشم بپوشم
۲ بدی صفت بد انست و چشم پوشی صفت نیکان
۳ من بخواهم نیک باشم مانعی جز خود ندارم
۴ منکه خودم را خوب میخواهم ناچارم که خوبی کنم
۵ کار بد بکنم و خود را خوب بدانم بسیار احمقم
۶ خوبی خودم را نمیتوانم ثابت کنم مگر با نیکی بر بدانم
۷ هر نیکی بدیگران بکنم فایده اش بخود من میرسد
۸ هر بدی بدیگران بکنم ضررش بخود من میرسد
۹ نیکی را بگذارم بدیرا اختیار کنم پس انسان نخواهم بود
۱۰ نیکی بر نیکان تعریفی ندارد نیکی بر بدان تعریف دارد

درس چهل و سیم

۱ کاری بدتر از بیکاری نیست و من از بیکاری بیزارم

۲ زندگانی مزد کار گردنست زنده بیکار را مرگ بهتر است

۳ عمله کار نکند و مزد بگیرد مزدش حرامست و سیاست دارد

۴ هر جنبنده در دنیا خدمتی دارد و هر کس تکلیفی

۵ آدم بیکار از سنگ بازار بیقدرتر و خوارتر است

۶ بیکارتر از همه آنکسی است که بگوید پس من چکار کنم

۷ آدم بیکار از سنگ خاره طلا و گوهر در میآورد

۸ هیچکار نباشد خواندن و نوشتن در کار است

۹ عقب هر کار بروم بیکار نمیروم

۱۰ چه بهتر که هم راه بروم و هم درسم را حفظ کنم

درس چهل و چهارم

۱ هر کس یک کلمه بمن بیاموزد تا عمر دارم او را حرمت میگذارم

۲ چون دانستن نزد من عزیز است آموزنده از همه عزیزتر است

۳ عشق دارم که هر کس هر چه نداند برایش بیاموزم

۴ هر که هر چه از من بپرسد و ندانم یاد گرفته یادش میدهم

۵ منکه خود را غلام معلّم میدانم پس چرا معلّم دیگران نباشم

۶ از دو کس بسیار ممنونم یکی آنکه بمن بیاموزد یکی آنکه از من بیاموزد

۷ شرفی بالاتر از این برای خود نمیدانم که معلّم کسی باشم

۸ آنقدر باید خوش خلق باشم که همه کس حاجت خود را از من بخواهد

۹ آنقدر خوش خلق خواهم شد که تا عمر دارم از کسی خجل نخواهم شد

۱۰ بدانرا هم نیکی خواهم کرد که هر وقت مرا ببینند شرمنده شوند

درس چهل پنجم

۱ نیکی میکنم و منتظر عوض نمیشوم زیراکه تکلیف خود را عمل کرده ام

۲ روزی خدا را میخورم که بر خلق خدا نیکی کنم

۳ بدی بر مردم روزی خدا را حرام میکند

۴ اگر هیچ نیکی از دستم بر نیاید سلام علیکم که از دستم برمیآید

۵ هرگز احدی را بچشم خواری نگاه نمیکنم زیراکه در پیش خود عزیز است

۶ لباس کهنه را دلیل حقارت احدی نمی شمارم

۷ میدانم که انبیا همه کهنه پوش بوده اند که فقرا دلتنگ نشوند

۸ فقرا را کهنه پوشی دردیست که دوای آن احترام ماست

۹ من هیچ وقت لباس فاخر نمیپوشم که غصهٔ فقرا باشم

۱۰ افتخار خود را بلباس فاخر بدانم حماقت خود را ثابت کرده ام

درس چهل و ششم

۱ قناعت را افضل عبادتها خواهم شمرد

۲ میزان آدمیت خود را قناعت قرار خواهم داد

۳ قناعت خزانه ایست که همیشه مرا غنی نگه میدارد

۴ عوض اینکه از دیگران قرض بخواهم از خود قرض میخواهم

۵ لوازم من هرچه از من طلبگار باشند جز بخودم عارض نمیشوند

۶ چرا از کسی قرض بخواهم که چون ندهم بعد الیه عارض میشوند

۷ اگر یک انگشت کاغذ را غنیمت ندانم در رسوائی انگشت نما خواهم شد

۸ در راه رفتن خواهم پائید که از سنگلاخ نروم و کفشم پاره نشود

۹ هرجا بخواهم بروم زود میروم و یواش میروم که صرفه کفش است

۱۰ قناعت را برای راحت خود میکنم دیگران بپسندند یا نپسندند

درس چهل و هفتم

۱ اصراف حرامست و مباشر حرام در جهنم است

۲ اصراف از بیعقلی است و سبب فقر است

۳ هیچکس بگدائی نمی افتد مگر از اصراف

۴ هر چیز حقیر و بیقیمت را غنیمت میدانم که روزی قیمت خواهد داشت

۵ آهن پارهائی که بدست میافتد اگر جمع شود روی هم رفته مایه بزرگی میشود

۶ هیچ چیز را حقیر نشمردم مگر روزی محتاجش شدم

۷ بهیچ چیز محتاج نشدم مگر اینکه وقتی داشته و قدرش را ندانسته ام

۸ هر احتیاج که پیش آید تمام بر تأسف من میافزاید

۹ هر تأسف یک تازیانه ایست که مرا تربیت میکند

۱۰ پیش آمد ایام بسی مربّی و واعظ من خواهد بود

درس چهل و هشتم

۱ نظافت و پاکیزگی را بسیار طالبم که اوّل تکلیف مسلمان نظافتست

۲ نظافت در بدن را بیشتر طالبم زیرا که از ناخوشی بدم میآید

۳ نظافت در لباس را لازم میدانم زیرا که کثافت را خوش ندارم

۴ نظافت خانه و صحن خانه را خود مباشر میشوم

۵ در و دیوار خانه را چنان تمیز نگه میدارم که انگاری تازه سازاست

۶ سبزیهای توی باغچه را چندان مواظبم که گوئی خودم کاشته ام

۷ میوهای سر درخت را تا بخوبی نرسد دست نمیزنم

۸ میوه نارس را چیدن جوان را سر بریدن است

۹ از چغاله فروش بسیار بدم میاید که آدم بی تربیتی است

۱۰ از چغاله فروش بی تربیت تر چغاله خوراست که ناخوشی میخورد

درس چهل و نهم

۱ در هر ولایتی که میوه رانارس میخورند دولتمند پیدا نمیشود

۲ برهٔ کشی مملکت را خراب و اهل مملکت را فقیر میکند

۳ برهٔ کشی قدغن شود دروازه نعمت بزرگ فراوان و ارزان میشود

۴ نادان چنان می پندارد که اگر غوره نباشد سرکه پیدا نمیشود

۵ علم باشد از برگ آلو بالو و شوییت پانزده روزه سرکه بیاریم

۶ اهل هند همه سرکه میخورند و یکخوشه غوره نمیخورند

۷ نعمتهای خدارا ضایع نکنیم هرگز گدا و محتاج نمیشویم

۸ از یکمن خردل چهل من سرکه عمل میاید که بهترین سرکه ها باشد

۹ زراعت خردل متعارف شود بسیار منفعت میدهد اگر خردل بگذارد

۱۰ طولی نمیکشد که علم اطفال چهل پدرانرا اصلاح میکند

درس پنجاهم

۱ از هر بدی بدتر سخن چین را میدانم که هم دشمن خلقست و هم دشمن خالق

۲ سخن چین مثل تون تابست که خود دود و کثافت میخورد و حمام دیگر از او گرم میکند

۳ سخن چین در قیامت آتش گیر ای جهنم است

۴ دو دشمن باهم دوست میشوند سخن چین در میانه خجل میماند

۵ از سخن چین احمقتر بار سخن چین است که بهمزن دوستانست

۶ از سخن چین احمقتر کسی است که بسخن چین اعتماد میکند

۷ از سخن چین پرسیدم که احمقتر از تو کیست گفت آنکه مرا پول میدهد

۸ سخن چین در حکم جاروب در مبال است یا سنگ استنجا

۹ فحش رساننده خود فحش دهنده است

۱۰ لایق فحش کسی است که مواجب میدهد و برای خود فحش میخرد

درس پنجاه و یکم

۱ من غیبت کسی را نمیکنم بغیبت کسی گوش نمیدهم

۲ غیبت حرف مفتی است که بیجهة مراد شمن خدا میکند

۳ غیبت کسی را کنم پستی و حقارت خود را ظاهر کرده ام

۴ شان و اعتبار من اینست که از کسی شکایت نکنم

۵ بشمردن غیبت دیگران خوبی من ثابت نمیشود مگر عیبم

۶ مردم هزار بدی در پیش من بکنند اظهارش پستی من است

۷ من چقدر پست و بی شان باشم که کسی در پیش من بد بکند

۸ گروهای مردم را بگوییم غیبت است نکرده را بگوییم بهتانست

۹ بدیهای مردم را بگوییم البتّه بد بر اثر میکند

۱۰ خداوند ثوابهای غیبت کن را با گناهان غایب عوض میکند

درس پنجاه و دوم

۱ بزرگتر خیانت فاش کردن پنهانیهای مردم است

۲ اگر من پنهانی کسی را فاش کنم خود را خائن و رسوا کرده ام

۳ اگر کسی مرا امین نداند در نزد من عمل پنهانی نمیکند

۴ بدکاری کسی را فاش کنم خیانت خود را فاش کرده ام

۵ هیچ بدکاری بدتر از خیانت نیست

۶ عمل بد هر چه بزرگ بشود چون پنهان میشود کوچک است

۷ فاش کردن کارهای بد مردم در پیش خدا بدتر از آن کارهاست

۸ چه بسیار شائیست برای من که کسی مرا امین بدیهای خود داند

۹ کسی در پیش من هزار بدی بکند هزار مرتبه بدتر از آن اظهار آن نیست

۱۰ نیکی را پیش همه کس میتوان کرد مگر بدی را نمیتوان کرد جز در پیش امین

درس پنجاه و سیم

۱ شرفی بالاتر از امانت تصور نمیکنم

۲ این اشرف تمام نیکوکار انست

۳ اگر کاسه سرپوشیده بمن بسپارند تا عمر دارم سرپوشش برنمیدارم

۴ من خیلی طالبم که سرپوش و این باشم

۵ بهر کاری مخفی مطلع شوم اطلاع خودم را بسیار مخفی خواهم داشت

۶ خود را چنان این معروف خواهم کرد که همه کس مرا محرم خود داند

۷ دانسته های خود را مخفی خواهم داشت تا چه رسد به ندانسته هایم

۸ منکه دانسته های خود را نمیگویم ندانسته ها را هیچ نخواهم گفت

۹ نمیدانم گفتن هزار مرتبه بهتر از ندانستم گفتن است

۱۰ آدم امین را هرگز کلمه ندانستم بر زبان نمیآید

درس پنجاه و چهارم

۱ در آنچه که دیده ام احتمال اشتباه میدهم تا چه رسد شنفته ها

۲ هرگز شنفته های خود را باور نمیکنم مگر آنکه یقین کنم آنهم مشکل است

۳ نمیدانم راحت جانست و نگهدار ایمان

۴ تا چیزی را بچشم خود نبینم یا یقین نکنم هرگز باور نمیکنم

۵ شنفته ها احتمال دارد راست باشد احتمال دارد دروغ باشند

۶ با احتمال لاف زدن یقیناً حماقت میآورد

۷ همیشه سعی خواهم کرد که از مردم تازه بشنوم و کسی از من نشنود

۸ چقدر خجالت دارم که من حرفی بزنم و یکی بگوید اینطور نیست

۹ هر دروغی را بشنوم جز بسکوت فحش نمیدهم

۱۰ دروغگوئی و دروغ پردازی هر دو یکیست

درس پنجاه و پنجم

۱ بخوای کسی را گوشش نخواهم داد زیرا که حرامست

۲ از بخوای کسی نخواهم پرسید زیرا که حماقت است

۳ از طفلی پرسیدم که سرپوشیده چه چیز است میبری

۴ گفت اگر دانستنی بود سرش را نمی پوشیدند

۵ خیانت بزرگیست که بخوای کسی را فاش کنم

۶ نوشته کسی را بی اجازه اش نمیخوانم

۷ بکسی نمیگویم که ببینم چه نوشتی و یا چه شنفتی

۸ بخوای کسی را فاش نخواهم کرد زیرا که رسوائی خودم است

۹ حرفی را که آشکارا نمیتوانم بگویم به بخوا هم نخواهم گفت

۱۰ بخوی کار شیطانست و باعث رنجش دیگران

درس پنجاه و ششم

۱ تا گرسنه نشوم نخواهم خورد زیرا که ناخوشی میآورد

۲ سیر نشده دست خواهم کشید زیرا که کم خوردن سلامتی است

۳ بی اسم خدا تناول نخواهم کرد هرچند چیز کمی باشد

۴ بی حمد خدا از سر سفره برنخواهم خاست اگرچه نان خالی باشد

۵ بی مهمان غذا نخواهم خورد اگرچه گربه باشد

۶ دست نشسته غذا نخواهم خورد اگرچه آش باشد

۷ ایستاده نخواهم خورد هرچند لقمه باشد

۸ ایستاده نخواهم نوشید اگرچه میان روز باشد

۹ غذائیکه آروغ میآورد هرگز نمیخورم مگر تنها باشم

۱۰ نزدیک غذائی نمیروم که مردم را از من دور میکند

درس پنجاه و هفتم

۱ پیش از بزرگتر دست بطعام نخواهم برد

۲ تا غذا سرد نشود نخواهم خورد

۳ بجای اینکه غذا را فوت کنم قدری صبر میکنم

۴ در وقت طعام خوردن بلقمه احدی نگاه نمیکنم

۵ لقمه را چنان کوچک و تمیز برمیدارم که اگر نگاه کنند خجل نشوم

۶ لقمه را چندان کوچک برمیدارم که هیچ در دستم نماند

۷ لقمه را درست نجویده فرو نمیبرم زیرا که عمر را کوتاه میکند

۸ در سر غذا هرگز با احدی صحبت نمیکنم

۹ در سر سفره چنان یواش یواش میخورم که همسفرها همه سیر شوند

۱۰ در خانهٔ خود بعد از مهمان و در خانهٔ دیگران پیش از همه دست میکشم

درس پنجاه و هشتم

۱ غذا را برای زنده ماندن خواهم خورد نه برای لذت بردن

۲ نان خالی که حلال باشد مزه حلوا خواهد داد

۳ حلوا که از حرام پخته باشد زهر مار خواهد بود

۴ غذائی که به نسیه تدارک شود هرگز لذت نمیدهد

۵ بهتر از گرسنگی هیچ نان خورشی را نمی پسندم

۶ خوردن برای زنده ماندنست نه زنده ماندن برای خوردن

۷ زندگی تنها برای عبادت و بندگی است

۸ از انواع طعام بغذاهای نباتی مایلترم تا بغیر نباتی

۹ چه قدر مکروه میدارم که شکم خود را قبور حیوانات کنم

۱۰ اگر در شریعت مباح نبود غذای گوشتی را خود بر خود حرام میکردم

درس پنجاه و نهم

۱ اول شب زود میخوابم تا صبح زود برخیزم

۲ هر کاریکه از نوشتنی و خواندنی دارم پیش از اذان صبح میکنم

۳ هر وقت بیدار شدم برمی خیزم و خر غلط نمیزنم

۴ اول شب سه کار دارم که این سه کار را نکرده هیچکار نمیکنم

۵ اول بعد از اذان مغرب وضو گرفته نماز میخوانم

۶ دوم درسم را مطالعه کرده مطالبش را حفظ میکنم

۷ سیم شام خورده مقداری برای اهل خانه کتاب میخوانم

۸ بعد از آن هر کس هر قدر بنشیند من بخوابگاه رفته میخوابم

۹ بسیار مکروه میدارم که خواب غلبه نکرده برختخواب بروم

۱۰ خیلی مایلم که خیلی پیش از اذان صبح بیدار شوم

درس شصتم

۱ هر حیوان وقت اذان بیدار است و من کمتر از حیوان نخواهم بود

۲ اذان صبح درگاه رحمت خدا باز است و زاهدان بیدار

۳ اذان صبح را بخواب گذرانیدن اول بدبختی انسانست

۴ ما که بنماز صبح اعتقاد داریم اگر صبحها را بخوابیم بدبخت میشویم

۵ نماز صبح صفای قلب میآورد

۶ خواب اذان صبح کسالتش تا ظهر رفع نمیشود

۷ لذیذترین خوابها خواب شب زنده دار است که بعد از نماز باشد

۸ نسیم سحری بوی بهشت میآورد

۹ هواخوری در وقت سحر معجون مجرب طبیعی است

۱۰ زمزمهٔ مفرح تر از دعای صباح نیست که قدم زنی و بخوانی

درس شصت و یکم

۱ هر وقت دلم گرفته شود قرآن میخوانم دلم باز میشود

۲ قرآن کلام خداست و قرآن خواندن تکلّم با خدا

۳ تلاوت قرآن قوت ایمان میآورد

۴ قرآن عقل را زیاد میکند اگرچه خواننده نفهمد

۵ کاروان که براه افتاد بمنزل میرسد اگرچه منزل را نشناسد

۶ در قرآن خواندن چون توجه بحقیقت است حقیقت باز میشود

۷ کسی که عشق بر قرآن دارد غم در دلش نمیماند

۸ قرآن خواندن ذکاوت و گشایش قلب میآورد

۹ قرآن خواندن حواس را جمع میکند و حافظه را میافزاید

۱۰ یک آیه قرآن را بفهمم مثل اینست که یک کتاب خوانده ام

درس شصت و دوم

۱ بندگی خود را بخدا افتخار خود میدانم

۲ نماز را اول وقت بخوانم بسیار سبک و راحت میشوم

۳ از ذلت در نماز لذتی میبرم که از هیچ چیز نمیبرم

۴ خیلی دوست میدارم که نماز را در خلوت بخوانم

۵ بسا اوقات نفس میگوید اگر نماز بخوانی ریا میشود

۶ عقل میگوید مردم را اعتنا نکن وامر خدا را بجا بیار

۷ منکه اطاعت عقل میکنم می بینم که دیگر انهم تابع من میشوند

۸ همینقدر فهمیده ام که نماز لذیذ ترین کارهاست

۹ نماز خوان را عزیز میدارم زیرا که امر خدا را عزیز میدارد

۱۰ بی نماز را بسیار مکروه میدارم چنانکه او نماز را مکروه میدارد

درس شصت و سیّم

۱ احترام بر بزرگ را واجب میدانم اگرچه به پیش سلامی باشد

۲ سلام که تعارف اسلام است از احدی مضایقه نمیکنم

۳ نفس مانع میشود که بکوچکتر سلام بدهم و من خلاف نفس میکنم

۴ نفس دشمن دین و دنیای منست و من دشمن نفس

۵ سلام که تعارف بی زحمتی است چرا مضایقه کنم

۶ سلام اوّل کلمه اسلام است و من مسلمان

۷ هر کس سلامم را نگیرد من او را می بخشم که شاید نشنیده است

۸ پیش سلامی صفت پیغمبرانست و من تابع پیغمبران

۹ از پیش سلامی مانعی نیست جز تکبّر و آنهم صفت شیطان

۱۰ تکبّر هیچکس را متشخص نکرده مگر از نظرها انداخته است

درس شصت و چهارم

۱ قماش قبولی عامه را جز بتار و پود ادب و تواضع نتوان بافت

۲ شیشه عزت را جز بدست تحقیر از طاق دلها نتوان انداخت

۳ مهره شرف را بجز در تخته خودپسندی نتوان باخت

۴ مرغ دلها را جز بدانه فروتنی بدام نتوان کرد

۵ طاوس دلهای رمیده جز در باغ محبت نمیخرامد

۶ آهوی خوشخط و خال الفت جز در صحرای تواضع و بی آزاری نمیچرد

۷ میوهٔ شیرین عزت و حرمت را جز از شاخسار سرافکندگی نتوان چید

۸ چابکسواران سمند سرکشی هر چند تک و دو نمایند جز بسر منزل ذلت نتوانند رسید

۹ بیرق جهانگیری را جز ببازوی ضعیف نوازی نتوان افراخت

۱۰ رخش جهان پیمای آرزو را جز در میدان خاکساری نتوان تاخت

درس شصت و پنجم

۱ با مردم دیر آشنا میشوم و چون آشنا شدم قهر نمیکنم

۲ زحمت آشنایان را راحت می شمارم

۳ اگر از زحمت آشنایان برنجم پس هیچ آشنا نبوده ام

۴ حق دوستی را بسیار بزرگ میدارم

۵ هرگونه زحمت دوستانرا میکشم و زحمتشان نمیدهم

۶ هرگز غیبت دوستانم را گوش نمیکنم

۷ از دوستان جز خوبی را نمی بینم

۸ حرکات دوستانم بدیگری بد بیاید بمن خوش میاید

۹ اگر دوستانم از من برنجند من از آنها نرنجم

۱۰ رنجش از دوستان شیوه ناجوانمردانست

درس شصت و ششم

۱ اگر بدی ببینم و خوبی کنم خوب خواهم بود

۲ خوبی دیدن و خوبی کردن خانم شُلّه پز هم بلد است

۳ بدی دیدن و خوبی کردن شیوه جوانمرد انست

۴ اگر میخواهم که همه خوب باشند چرا خود خوبتر نباشم

۵ اگر میخواهم کسی بد نباشد چرا خود بدی کنم

۶. از خوبان خوشم بیاید و خودم خوب نباشم چرا

۷ از بدان بدم بیاید و خودم بد باشم چرا

۸ بدی را بد بدانم و خودم بد باشم پس دیوانه خواهم بود

۹ خوبی را خوب بدانم و خوب نباشم پس سفیه خواهم بود

۱۰ خوبی خوبست اگرچه بر بدان باشد

درس شصت و هفتم

۱ دانا حکم بینا دارد و نادان حکم نابینا

۲ دانا حکم زنده دارد و نادان حکم مرده

۳ دانائی با علم خواندنست نه بپرخوردن

۴ علم عزیز است اگرچه علم خشتمالی باشد

۵ عالم عزیز است اگرچه دولتمند نباشد

۶ جاهل ذلیل است اگرچه دولتمند باشد

۷ عالم درمیان مردم مثل چشم است درمیان اعضا

۸ عالم باعمل مثل چشم بینا و پرنور است

۹ عالم بی عمل مثل کور یا چشم بی نور است

۱۰ با علم باشم و فقیر باکی ندارم زیرا که علم خود دولتست

درس شصت و هشتم

۱ من بروی نوکر نخندم از آقائی نمیافتم
۲ آقائی من در اینست که بنوکر مهربان باشم
۳ نوکر را زحمت نوکری بس است تکبّر من زیادیست
۴ آقا که بنوکر خود کبر میفروشد بنوکری هم لایق نیست
۵ راحتی من از نوکر است پس چرا محتبّش نکنم
۶ اگر نوکر نوکری نمیکرد آقائی من از کجا معلوم میشد
۷ معنی آقائی توجّه و مرحمت بر نوکر است
۸ اگر بمرحمت زبانی خود اکتفا خواهی کرد باخلاص لفظی او هم قانع باش
۹ از نوکر خدمت میخواهی بقدری بخواه که نعمتش میدهی
۱۰ اگر آقا نتواند مواجب نوکر را پیش بدهد چه آقائی دارد

درس شصت و نهم

۱ در کارها آهستگی و آرامی را خیلی با صرفه دیدم

۲ از آهستگی ضرر ندیدم ولی از عجله خیلی ضرر کشیدم

۳ پابند ضرر آهستگی است و افسار آهستگی نام خدا

۴ در هر کار بسم الله گفتم هرگز ضرر ندیدم

۵ بسم الله رفع ضرر میکند بسم الله آهستگی میاورد

۶ آدم آهسته و آرام هرگز ندامت نمیکشد و ملامت نمیشنود

۷ عجله و تندی افسار شیطانست که بهلاکت میکشد

۸ آن شیطانی که آدم را پرت میکند همان عجله است

۹ هیچ یاد ندارم که در کاری از عجله و تندی نفع برده باشم

۱۰ بسم الله گفتن در هر حرکت کوچک نفع بزرگ دارد عادت نداری نمیدانی

درس هفتادم

بتاریکی وارد میشوم بسم الله میگویم بر خود متوجه شده سعی میکنم

۲ اگر بسم الله بگفته چیزی نخورم البته حرام نخواهم خورد

۳ اگر وقت رفتن بسم الله بگویم بخلاف شرع نخواهم رفت

۴ اگر وقت رفتن بسم الله بگویم البته در حرفم دروغ نخواهم گفت

۵ اگر وقت خواندن بسم الله بگویم البته آهسته خواهم خواند

۶ اگر وقت نوشتن بسم الله بگویم البته دقت کرده سهو نخواهم کرد

۷ اگر وقت خوابیدن بسم الله بگویم البته خواب پریشان نخواهم دید

۸ اگر وقت پائین آمدن بسم الله بگویم البته سهو نکرده پرت نخواهم شد

۹ اگر وقت بالا رفتن بسم الله بگویم البته عجله نکرده نخواهم افتاد

۱۰ اگر وقت راه رفتن بیاد خدا باشم البته بیکار نخواهم رفت

درس هشتاد و یکم

۱ از هر جا که روز نمیترسم شب چرا بترسم

۲ اگر از لولو بترسم خیلی احمقم زیرا که از لفظ میترسم

۳ اگر از جن بترسم بسیار سفیهم که از چیز ندیده میترسم

۴ میدانم که جن آدم خور نیست پس چرا بترسم

۵ جن مخلوقی است مثل ملک که بچشم ما دیده نمیشود

۶ شیطانی که میتواند بما اذیت کند فقط نفس ما ست

۷ آدم از خیال خودش بترسد بسیار کم عقل است

۸ جن و ملک مخلوقی هستند که در عالم ما نشو و نما ندارند

۹ بشریت ما پرده ایست که مانع دیدار جن و ملک است

۱۰ مزاج علیل باشد خیالات آدمی گاهی مجسم میشود

درس هفتاد و دوم

همه چیز از آدم میترسد آدم از هرچه بترسد کمتر از اوست

۱ همه چیز از آدم میترسد آدم از هرچه بترسد کمتر از اوست

۲ من از چیزی میترسم که او را ترسانده باشم

۳ من بکسی که آزار نکرده ام از وی چرا بترسم

۴ هرکه از من بترسد دشمن منست و برای من ضرر دارد

۵ من از دشمنم هرچه ضعیف باشد میترسم بلکه او ترسوتر باشد

۶ تا میتوانم احدیرا با خود دشمن نمیکنم اگرچه گربه باشد

۷ از دشمن ایمن نمیشوم خصوص از در دوستی در آید

۸ دوستی دشمن را نپذیرم البتّه گول خورده ام

۹ با احدی دشمن نخواهم شد مگر از کسی که نتوانم او را بکشم

۱۰ دشمن را که نمیتوانم بکشم او را قاتل خود میشمارم

درس هفتاد و سیم

۱ مار از ترس میزند و سنگ از واهمه میگرد

۲ خائن خائف است و امین مامون

۳ خیانت کار ترسو است و امانت کار آسوده

۴ ظالم برای خودش نترسد برای اولادش بترسد

۵ مظلوم روزش بظالم نرسد باولادش خواهد رسید

۶ مکافات در زمین نماند بآسمان هم بروی میرسد

۷ ظلم عاقبتش بد است و ظالم بد عاقبت میشود

۸ ظلم نمیکنم که مبادا روزی مظلوم شوم

۹ من مکافات یقین دارم چرا خوبی نکنم

۱۰ از تلافی بدی و خوبی غافل بمانم پس یقین بآخرت ندارم

درس هفتاد و چهارم

۱ لباس که از پشم یا پنبه درست میشود اسباب تشخص من نخواهد شد

۲ اینقدر بی شرف نیستم که با لباس شرافت یابم

۳ اگر شرافت من با پشم یا پنبه باشد از حیوان و علف پست ترم

۴ اگر ترمه و ماهوت تعریف داشته باشد بگو سفند است نه بمن

۵ بدن من خودش باید شریف باشد نه لباسش

۶ جسمم در پیش روحم قیمتی ندارد زیرا که خوراک مار و مور است

۷ لباس در پیش چشمم قیمتی ندارد زیرا که کهنه و پاره خواهد شد

۸ جسمم پوشاک روحم است و لباسم پوشاک جسمم

۹ قیمت خر به پالان ترمه نیست با غیرت خر است

۱۰ افتخار بلباس حق بی‌هنر است نه حق هنرمندان

درس هفتاد و پنجم

۱ در لباس بآنچه که طالبم تمیزی و ارزانیست

۲ برهنگی خوشتر از لباس نسیه و عاریتی است

۳ لباس را برای راحت خود میپوشم هرچه ارزانتر راحت تراست

۴ لباس باید زحمت مرا بکشد و من راحت اورا

۵ خود را بر زحمت بدارم که لباس قشنگ بماند عذاب نیست

۶ شأن من در اینست که لباس کرباس بپوشم و تمیز نگه دارم

۷ بهترین لباسها ابریشم است و آن لعاب کرم پیله است

۸ وجودم را باید قیمتی کنم اگرچه کهنه بپوشم

۹ عالم باشم لباس کهنه ام تبرک است

۱۰ جاهل باشم لباس فاخر بپوشم بنیم شاهی نمی ارزم

۷۶
درس هفتاد و ششم

۱ تا راستگوئی تمام نشده است دروغ نخواهم گفت

۲ تا از خدا میترسم از احدی نخواهم ترسید

۳ تا علم قیمت دارد جاهل نخواهم ماند

۴ تا قناعت را از دست نگرفته اند اسراف نخواهم کرد

۵ تا خوبی در دنیاست پی بدی نخواهم رفت

۶ تا دین اسلام باقیست دین دیگر نخواهم گرفت

۷ تا کار بنرمی میگذرد بسختی نخواهم چسبید

۸ تا جان در بدن دارم زیر بار ظلم نخواهم رفت

۹ تا فروتنی فوت نشده محتاج بکبر نخواهم شد

۱۰ تا حیا پسندیده است بیشرمی پیشه نخواهم کرد

درس هفتاد و هفتم

۱ کدام یک است که دو تا نیست

۲ کدام دو تا ست که سه تا نیست

۳ کدام سه تا ست که چهار تا نیست

۴ کدام چهار تا ست که پنج تا نمی شود

۵ کدام پنج تا ست که شش تا نخواهد شد

۶ کدام شش تا ست که هفت تا نخواهد شد

۷ کدام هفت تا ست که هشت تا نخواهد شد

۸ کدام هشت تا ست که نه تا نخواهد شد

۹ کدام نه تا ست که ده تا نمی شود

۱۰ کدام ده تا ست که یازده تا نمی شود

درس هشتاد و هشتم

۱ کدام متاعیست که هرچه ببخشی بیشتر میشود

۲ کدام نعمتی است که هرچه بیشتر باشد گرانتر میشود

۳ کدام دشمنست که هرچه محبتش کنی دشمن تر میشود

۴ کدام گوهر است که هرچه پستش بداری بالاتر میرود

۵ کدام دوست است که هرچه عزیزش بداری ذلیل تر میشود

۶ کدام واعظ است که تا سرش را نبری سخنگوی نمیشود

۷ کدام امیریست که اسیری میاورد

۸ کدام تبعیت است که تبعیت میاورد

۹ کدام آقاست که هرچه ذلیلش بشوی عزیز تر میشوی

۱۰ کدام نزدیکیست که دورش نمی پندارم

درس هفتاد و نهم

۱ من تا خودم کاسب نشده‌ام پول بدست نخواهم گرفت

۲ بچه هائی که پولی هستند بسیار بی تربیت اند من مثل آنها نخواهم بود

۳ هر چه لازم دارم برایم میدهند پول میخواهم چکنم

۴ هر چه بخواهم با پول بخرم همان چیز را از خانه میخواهم

۵ بدترین بچه‌ها آن بچه را میدانم که با اصناف بازار طرف شود

۶ اصناف بازار بی ادب ترین مردم اند هرگز با آنها طرف نمیشوم

۷ تجارت من داد و ستد علمست. با همدرسهای خودم

۸ آنچه را نمیدانم از دیگری میگیرم آنچه را میدانم بدیگری میدهم

۹ چه نقدی بهتر از نقد علم که نه دزد میبرد و نه کم میشود

۱۰ یکشاهی پول داشته باشم من باید حفظش کنم اما علم حافظ و نگهدار منست

درس هشتادم

١ با دختر بچه ها هرگز آمیزش نمیکنم که عقل را زیان دارد

٢ در اطاق زنها نمی نشینم اگرچه قوم و خویش باشند

٣ با دختران اختلاط نمیکنم با اخلاق آنها میمانم

٤ من سعی میکنم که از بچه گی بعادت مردان باشم

٥ عادت زنان در مردان عیب مرد انست و بعکس

٦ از عادت زنانست ترسیدن و نمیشود گفتن

٧ من ترس را دشمن دارم زیرا که مرا ذلیل میکند

٨ هرگز نمیشود و نمیتوانم بر زبان نمی آرم

٩ آنچه را که نمیتوانم راه توانستنش را یاد میگیرم

١٠ آنچه را که میگویند نمیشود راه شدنش را میاموزم

درس هشتاد و یکم

۱ افتخار من بر اینست که یکجفت کفش را نه ماه میپوشم

۲ افتخار من بر اینست که بیک قلم یکماه کار میکنم

۳ که یک دستمال را شش ماه نگه میدارم

۴ که لباس بیرونم را در خانه نمیپوشم

۵ که لباسم همیشه تازه و تمیز است

۶ که تمام کاغذهایم را بگذاره اسراف نمی بینم

۷ که کتاب و اسباب مکتبم یکذره عیب نکرده است

۸ که تا بحال پای توی کفش احدی نکرده ام

۹ که تا بحال در جای کسی نشسته ام

۱۰ که تا بحال بعجله بکسی تنه نزده ام

درس هشتاد و دوم

۱ شکر خدا را که تا حال گذاشته کسی را بی اجازه او دست نزده ام

۲ شکر خدا را که تا حال با حدی فحش نداده مسخره نکرده ام

۳ حمد خدا را که تا حال کاری نکرده ام که فحش بجاب بشنوم

۴ هزار شکر که تا حال کسی بگمان دزدی بمن نبرده است

۵ صد حمد خدا را که تا حال از کسی چیزی عاریه نگرفته ام

۶ هزار مرتبه شکر میکنم که تا حال اگر قاصر شده ام مقصر نشده ام

۷ حمد خدا را که تا حال شهادت دروغ نداده ام

۸ هزار شکر خدا را که تا حال بدروغ قسم نخورده ام

۹ صد هزار شکر که تا حال غیبت نکرده و سخن چین نشده ام

۱۰ صد هزار شکر که اگر عیبهای خود را نفهمیده بودم حال فهمیدم

درس هشتاد و سوم

۱ خدایا خنده های بیجای مرا بمن مگیر و مرا بیامرز

۲ خدایا خداوندا حرفهای لغو مرا قلم عفو بکش

۳ بارخدایا سهو و خطائی که از من سر زوده بمن ببخش

۴ خدایا مهربانا عمریکه به بیکاری گذرانده‌ام مؤاخذه مفرما

۵ خدایا تو کریمی کردهای بد مرا بر نامه عمل من منویس

۶ پروردگارا تو بمن عمر دادی که من عبادت کنم و من نکردم

۷ خدایا کردهای بد مرا ندیده بگیر و مرا بیامرز

۸ کریما کردگارا توفیقی عطا فرما که فرمانبردار تو باشم

۹ رحیما بنده پرورا مرا شوق علم و توفیق تحصیل کرامت کن

۱۰ الٰهیا تقصیراتم را تو میدانی و بخشیدن را میتوانی

درس هشتاد و چهارم

۱ عهد میکنم که دیگر عاجز تر از خود را نیازارم و پاروی حق نگذارم

۲ عهد میکنم که دیگر نفهمیده بلی نگویم و عیب کسیرا نجویم

۳ عهد میکنم که دیگر بیجا نخندم و بکسی تهمت نزنم

۴ عهد میکنم که دیگر تحقیق نکرده تصدیق نکنم

۵ عهد میکنم که دیگر از کسی چیزی نگیرم و رشوت نپذیرم

۶ عهد میکنم که دیگر لغو نگویم و راه باطل نپویم

۷ عهد میکنم که دیگر تند نروم و بیجا نَدوم

۸ عهد میکنم که دست بمال غیر نزنم و در و دیوار را نکنم

۹ عهد میکنم که دیگر بی اذن از خانه بیرون نروم

۱۰ عهد میکنم که دیگر از مکتب نمانم و در کوچه آواز نخوانم

درس هشتاد و پنجم

۱ ریاضت را دوست میدارم که قلبم را نورانی میدارد

۲ خوش دارم که همه جور غذا حاضر باشد و من نان خالی بخورم

۳ از رعونت و رنگ و بو بسیار می پرهیزم که مرا غافل میکند

۴ بی متکا و توشک بخوابم یک لذت روحانی میبرم

۵ از صحبت اطفال یتیم و فقیر حظی دارم که از دیگران ندارم

۶ آنچه را که نفسم نمیخواهد بسیار طالبم که بخواهم

۷ از لباس وصله دار که پاک و تمیز باشد بدم نمیآید

۸ تجربه کرده ام هر وقت غذای لذیذ بخورم از خدا غافل میشوم

۹ امتحان کرده ام هرچه بیاد خدا باشم بیشتر ذهنم روشن میشود

۱۰ آرزو میکنم که همیشه تن لاغر و روح فربه شوم

درس هشتاد و ششم

۱ بسیار ناخوش دارم که خود را خوشنما نگه دارم

۲ در نظر خلایق هر چند خود را خوشنما کنم در نظر خالق بدنما خواهم شد

۳ سعی میکنم که مردم اخلاقم را بپسندند نه اینکه خلقتم را

۴ از دیدن مردمان نظر دوز نهایت بیزارم

۵ چه صفتی بدتر از این که خود را زینت کرده خوشنما کنم

۶ هر نظری که بزینت ظاهرم میافتد تیریست که بدلم می نشیند

۷ بیقدرترین مردم در نظر من کسانند که خود را بزرگ میکنند

۸ پسران با زینت و بزرگ در نظر من پست تر از کمین و ترک است

۹ منکه نمیخواهم خود را بفروشم برای چه آرایش کنم

۱۰ از من بپرسند که برای چه زلف گذاشته چه جواب بدهم

درس هشتاد و هفتم

۱ درحمام جز کیسه دلاک دستش تنم نخورده است

۲ اگر وقتها جز شانه ام را دیگری کیسه نمیکشد

۳ چه قدر بیغیرت باشم که اسمم را پسر بگذارم و بگذارم که کسی دست بتنم بگذارد

۴ من از برهنه دیدن دیگران خجالت میکشم تا چه رسد بخودم

۵ هیچ یادم نمیآید که دلاکی جوانتر از پدرم سرم را تراشد

۶ ناموسم را از جانم بیشتر دوست میدارم

۷ مرگم را بیشتر طالبم که بی ناموس زنده بمانم

۸ بهر حرف ناملایم تحمل دارم مگر حرف بی ناموسی باشد

۹ بحرفهای ناملایم صبر میکنم که خود ناملایم نگفته باشم

۱۰ بحرفهای بی ناموسی صبر نمیکنم و فوراً بعد لیه عارض میشوم

درس هشتاد و هشتم

۱ هر کس هر چه از من غصب کند خود مطالبه نمیکنم
۲ مال خود را از دست غصب کن خودم نمیگیرم
۳ از هر کس هر ادعائی بکنم بصاحب حکم عارض میشوم
۴ عاجزتر از من مرا بزند تلافی نمیکنم بحاکم شکایت میکنم
۵ مالم را در دست دزد ببینم اگرچه زورم برسد سر خود نمیگیرم
۶ اگر سر خود حکم خود را بکنم بسیار وحشی گری کرده ام
۷ تکلیف آدم اینست که هر عرضی دارد بزرگتر عارض شود
۸ هر کس در پیش خود حاکم خودش باشد شهر هرج و مرج میشود
۹ بی حکم حاکم عبای خود را از غاصب بگیرم حرام کرده ام
۱۰ بی نظمی دنیا از اینست که هر کس از پیش خود حاکم باشد

درس هشتاد و نهم

۱ تقصیری بالاتر از این نمیدانم که کسی مستبد بی نظم باشد

۲ مستبد مفسد است و مفسد شرعاً باید حد بخورد

۳ فتنه اشد از قتل است و قاتل واجب القتل است

۴ وجود باید اسباب راحت نوع باشد نه اسباب زحمت

۵ یک وجود بی نظم اسباب زحمت یک جمع است

۶ وجودیکه اسباب زحمت جمعی بشود مثل درخت حنظل است

۷ کندن ریشه حنظل خیر عموم و علاج مسموم است

۸ علاج کار پیش از کار است و قتل گرگ پیش از افتادن در رمه

۹ آدم سر خود باید سر خودش را بخورد

۱۰ نابودن عدلیه حکومت هر کس هر چه جزئی باشد افساد است

درس نودم

۱ سرود وطنی سروده حکیم هنرمند میرزا آقا اسمعلی خان طبیب طهرانی

۲ از می علم تهی ماند اگر شیشه ما — تیشه جهل بزودی بکند ریشه ما

۳ ریشه نعمت و آسایش ما خشک کند — از می علم تهی ماند اگر شیشه ما

۴ مردم اندیشه یاران وطن دوست کنند — دشمنی با همه یاران بود اندیشه ما

۵ پیشه اهل جهان یکدل و دیگر شد نیست — ستم و حیله بهم جنس بود پیشه ما

۶ تیشه شیردلان ریشه اغیار بکند — میکند ریشه ابنای وطن تیشه ما

۷ شیرمردان وطن را چه رسیده یارب — که شغالان همه جا تاخته در بیشه ما

۸ ریشه ما کی کنده میشود

۹ مردم چه اندیشه میکنند — اندیشه ما چیست

۱۰ پیشه ما و مردم چیست

درس نود و دوم

امثل ممثل

۲ پارچه های وطنی بهترین پارچه هاست کم خرج و بالانشین است

۳ تکلیف را اکبر بگیر بهتر حاضر کن بار سبک زود بمنزل میرسد

۴ نوکر تازه بد بنظر نمی آید تا از غلاف چه بیرون بیاید

۵ مختار آقا بسیار مرد مؤدبیست تعارفش با آب حمام است

۶ قزل خان خیلی خودستائی میکند تنها بقاضی رفته است

۷ یعقوب ارمنی بد آدمی نیست مار تا راست نشود بسوراخ نمیرود

۸ باشیها همه یکدیگر را تکفیر میکنند پوست خر دندان سگ

۹ مواجب دیوانی چرا نمیرسد ممه را لولو برد

۱۰ معارف ملت چرا پیش نمیرود پای چراغ تاریکیست

درس نود و دویم

ممثل مثل

۱ با آن دولت چگونه گدا شد چوب خدا صدا ندارد

۲ حساب میوه را چرا نمیپسند اگر شب دراز است

۳ بعضیها از صحبت مشروطه متشئمزند دزد بازار آشفته میخواهد

۴ میگفتی تقدر چهار نفر کار میکنم این چاه و این ریسمان

۵ آخوند روضه نخوانده زنگه جیغ میزند پیش از اوستاد دکان گرم میکند

۶ طهماسب خان خود را مخطر انداخت تیری بتاریکی میاندازد

۷ بعد از درس مجال مذاکره نیست تا تنور گرم است نانی بچسبد

۸ سلطنت مشروطه نخواهین چه ضرر دارد سگ داند که در انبان پنیر است

۹ میگفتی که من از ثواب سر نمیپیچم این مرده و این قبرستان

درس نود و سیم

از مولانا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

یکی گربه در خانهٔ زال بود — که برگشته ایام و بد حال بود

روان شد بمهمان سرای امیر — زدندش غلامان سلطان بتیر

برون جست و خون از تنش میچکید — همی گفت و از هول جان میدوید

اگر جستم از دست این تیرزن — من و کنج ویرانهٔ پیرزن

پند سعدی بسعادتمندان

نیرزد عسل جان من زخم نیش — قناعت نکوتر بدوشاب خویش

خداوند از آن بنده خرسند نیست — که راضی بقسم خداوند نیست

گربه کجائی بود بکجا رفت — گربه را که زد با چه زد از کجایش زد

گربه کجا رفت و چه گفت گربه مقصر بود یا نه و تقصیرش چه بود

درس نود و چهارم

مثل

۱ بحکومتی برسیدم پارگی بیاختم آن سبو بشکست و آن پیمانه بریخت

۲ من آقا را بسیار فاضل میدانستم او از دهل شنیدن از دور خوشست

۳ چه میشد که مردم بجهل پیش بر میگشتند آرزو بر جوانان عیب نیست

۴ اداره بلدیه منظم نیست گر تو بهتر میزنی بستان بزن

۵ از مستوفی سندی آورم که سالها مستمری داشته ام آن دفتر را گاو خورد

۶ قاضی گر یرا با مام جمعه دادند احمد که بسیار خوشگل بود آبله هم در آورد

۷ یکروز از عمرم بماند مشروطه را بهم خواهم زد از اسب فرود آئی بر خر بنشینی

۸ املاک فیل الدوله را بیت المال ضبط کرد

۹ حق بصاحبش میرسد

۱۰

درس نود و پنجم

ممثل امثل

۱ شاه مشروطه خواه است اگر وزرا بگذارند کاسه از آش گرمتر است

۲ مشروطگی بهمزن زیاد دارد برای صد کلاغ یک کلوخ کافیست

۳ شیخ چغندر در این میانه چه میگوید پیاز هم داخل میوه شده

۴ ادبار الدوله چرا مخالف شده دزد از محتسب میترسد

۵ تیمور خان میخواهد کارخانه بیاورد صد کوزه بسازد که یکی دسته ندارد

۶ دربار الملک زود صاحب ثروت شد آخرش پای گاو نشست داد

۷ جاهل خان از مجلس معزول کرد بار کج بمنزل نمیرسد

۸ اداره مدرسه وظایف را مضاعف کرد از اسب دو از صاحبش جو

۹ سیزده صفر کارگر دزدان شاید بکاهل کار فرما پند بشنو

درس نود و ششم

از مولانا شیخ مصلح الدین سعدی رحمة الله

یکی در بیابان سگی تشنه یافت　　برون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش　　چو حبل اندر آن بست دستار خویش
بخدمت میان بست و بازو گشاد　　سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد　　که داور گناهان او عفو کرد

پند سعدی بسعادتمندان

الا گر جفا کاری اندیشه کن　　وفا پیشه گیر و کرم پیشه کن
که حق با سگی نیکوئی گم نکرد　　کجا گم کند خیر با نیکمرد
کرم کن چنان کت بر آید ز دست　　جهانبان در خیر بر کس نبست

حاصل قصه چه شد　　حصه از قصه چه شد

درس نود و هفتم

۱ من همیشه در اینخیالم که خودم را قابل وزارت تربیت کنم

۲ چون یکی از بزرگان ملت خواهم شد خود را بزرگ منش میدارم

۳ عشق دارم که چون انتخاب وزیر میکنند مرا انتخاب کنند

۴ خود را بهمسالانم بزرگوار میشناسانم که در بزرگی بزرگی بپذیرندم

۵ خود را با خلاق نجبا میدارم تا رذل بار نیایم

۶ وزراء با نشان زائیده نشده اند بعلم و ادب وزیر شده اند

۷ اگر من لایق وزارت باشم ملتم بمنت مرا اختیار خواهند کرد

۸ من که در آرزوی وزارت هستم چرا خود را بی حرمت بدارم

۹ از اسباب وزارت آنچه را که تحصیل میکنم علمست و دیانت

۱۰ حرمت امروزه ام را در میان اطفال نمونه احترام فردای خود میدانم

درس نود و هشتم

۱ با سلطان علیخان میخواهم دوتائی دهی بنا کنیم دیگ شرکت بجوش نیاید

۲ میخواهم زبان فرانسه و انگلیسی هم بخوانم یکده آباد به که صد ده ویران

۳ محتاج خان کی وزارت گرفت دیوار را چنان می اندازد که گرد نمیکند

۴ در سر قالیچه تمام نوکرها قسم خواهم داد دزد بیکراه میرود صاحب مال بهزار راه

۵ بدبخت قره خان هرچه ظلم میکند جاهش بالاتر میرود دنیا دون پرور است

۶ خواجه سرمست را در رختخوابش کشته مالش را برده اند تنها خور برادر شیطانست

۷ این راز چگونه بازاری شد دیوار موش دارد موش گوش

۸ نوکرهای طهماسب خان بست نشسته اند مواجب میخواهند تو که در نداری این چه دربانی میکنی

۹ مشرف خان خانه اش را میفروشد غیر لازم را خریده لازم را باید بفروشد

۱۰ تاجرباشی پریشان شده هرکه بامش بیش برفش بیشتر

درس نود و نهم

۱ چون پدرم قدر علم نمیداند حرمت معلّم را بخوبی نگه نمیدارد
۲ نعمتهای الوان دنیا چگونه برای من گوارا میشود که معلّم در عسرت بماند
۳ از پدرم هیچ چه شکایت ندارم مگر از بی اعتنائی او بمعلّم
۴ اگر پدرم بداند که حق معلّم بر من بیش از او است بیش از این توجهش میکند
۵ اگر معلّم حرمت پدرم را بمن نفهمانیده بود من پدرم را نوکر خود میدانستم
۶ معلّم حرمت پدرم را بمن میفهماند اما پدرم حرمت معلّم را خود نمیداند
۷ اگر پدرم شان معلّم را میدانست او را شریک ثروت خود میکرد
۸ پدرم مربّی جسم منست و معلّم مربی روح من و جسم مرکب روحست
۹ از بی اعتنائی پدرم بمعلّم میترسم خدا غضبش کند و من عالم نشوم
۱۰ اگر من عالم بشوم برای پدرم رحمت ابدی هستم و اگر جاهل بمانم لعنت ابدی هستم

درس صدم

۱ خدایا این آخرین درس کتاب است آخر این کتاب را اول توفیق قرار ده

۲ خدایا توفیق ده که علمهای نفع دهنده بر دین و دنیای خود تحصیل کنم

۳ خدایا بمن توفیق بده که از خجالت معلّم بخوبی بیرون بیایم

۴ خدایا سایهٔ معلّم را از سر من کم مفرما که در سایهٔ علمش عالم شوم

۵ خدایا پدر و مادرم را نگه دار که مرا راحت کنند تا درس بخوانم

۶ خدایا پدر و مادرم را رحمت کن چنانکه بمن رحم کرده مرا بدرس گذاشتند

۷ خدایا جز این خدمتی از دستم بر نمیآید که فرمایشات معلّم را عمل نمایم

۸ خدایا این توفیق خدمت را از من مگیر و بر من بیفزا

۹ خدایا عمرم بده که تلافی زحمات معلّم را بخوبی ادا کنم

۱۰ خدایا صلوات مرا بروح انبیا و امامانم برسان و مراد کاتب این کتاب را بیامرز

اخطار

چون کتاب مستطاب صد درس تاکنون چندین کرّت بطبع رسیده
ولی از عدم ممارست وقلت مواظبت هر کدام متضمن نقصی گردید
بویژه کتابی که در این اوان در دار العلم شیراز در تحت طبع
است قطعش چون دامن همت بخیلان کوتاه وابتر وکاغذش
از ورق زقوم مذموم‌تر لهذا جناب مستطاب سیادت نصاب
آقا میرزا کریم حسینی دام مجده که در اشاعهٔ معارف جهدی وافی و
اهتمامی وافر دارد باکمال مواظبت بطبع این کتاب اقدام
کرده اطفال مدارس را موجب خشنودی مالا کلام گردید و
در مبمبئی در مطبع مظهری بطبع رسانیده امید که اجرش
موفور وسعیش مشکور ماناد وخدایش جزا دهاد

اعلان

محض تسهیل و ترویج معارف بعموم وطن خواهان
و خرد پژوهان اعلام و اخطار مینماید که هر نوع
کتاب قدیم و جدید علمی اخلاقی تاریخی طبع
بمبئی و طهران در کتابخانه مبارکه مظفّری در بمبئی
و شیراز موجود است هر کس هر کتابی بخواهد در بمبئی
بمدیر محترم مظفّری و در شیراز بوکیل مظفّری جناب
آقا میرزا مصطفی تاجر شیرازی رجوع نماید که همه نوع رعایت
از خریدار در قیمت خواهند نمود

شایع نمود جناب مستطاب سیادت نصاب آقا میرزا کریم صاحب تاجر شیرازی
الشهیر چینی مدیر مطبع مظفّری استیم پریس محله عمر کهاری نمبره میرزا علی استریت
بمبئی بمباشرت جناب آقا میرزا احمد صاحب تاجر شیرازی طبع گردید
بتاریخ شهر شوال المکرم سنه ۱۳۳۷ هجری

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date